خفتگان در بقيع (9)

علي اكبر نوايي

پيش تر وعده داديم در ادامة سلسله نوشتارهاي «مدفونين بقيع» به بيان سرگذشت افرادي از صحابه‌ بپردازيم که پس از حيات نوراني پيامبر رحمت(ص) ، راهي جز راه آن حضرت در پيش گرفتند، ليکن نگارش تاريخ اين طبقه؛ يعني گروه دوم از صحابه، کاري بود بس مشکل و تقريباً ناممکن، که دلايل اين صعوبت و سختي را مي‌توان در موارد زير خلاصه کرد:

1. بسياري از اين گروه، بلکه عمدة آن ها، پس از روي کار آمدن بني اميّه، يا جذب دستگاه خلافت اموي شدند، يا به شام رفتند و يا از سوي معاويه به امارت و مسئوليتي در مناطق مختلف گمارده شدند. بنابراين، اينان در مناطق و شهرهاي ديگري به سر بردند و در همانجا مردند و دفن شدند.

2. تاريخ از ذکر نام آن ها دريغ کرده و گويا مورخان را هم خوش نيامده است که در ذکر نام و ياد آن ها قلم فرسايي کنند و زندگي‌شان را به تفصيل بنگارند؛ زيرا تاريخچة زندگي آن ها آميخته و همراه با برخي ناصوابي‌ها بوده است.

3. به دليل اعمال ناصوابي  که اينان داشته‌اند، ياد نام و نقل سرگذشتشان براي مسلمانان خوشايند نبوده، بنابراين، به مرور زمان، به بايگاني فراموشي رفته اند.

بنابراين، شماره هاي هشتم و نهم از مقالات را به اين طبقه اختصاص داديم و از شمارة دهم، اين گروه را وانهاده و به بررسي گروهي ديگر از خفتگان در بقيع خواهيم پرداخت، ان شاء الله!

5 . سعيد بن زيد

سَعِيد بن زَيد، فرزند عَمْرِو بن نُفَيْل بن عَبْد العُزّي بن رياح بن عَبْد الله بن قُرْط است. پدرش از کساني است که پيش از بعثت پيامبر(ص) ، از پرستش بت ها دوري جست و آنگاه که آن حضرت به رسالت مبعوث شد، به آيين اسلام گرويد و ايمان آورد.

سعيد بن زيد، از ايمان آورندگان نخستين در مدينه است. او پيش از خليفة دوم، عمربن خطاب ايمان آورد.

« کان سعيد من أوائل من أسلم، فقد أسلم قبل دخول رسول الله (ص) دار الأرقم... و کان اسلامه قبل عمر و أسلم عمر في بيته، فسعيد زوج فاطمة أخت عمر ».1

«سعيد از جمله کساني است که در آغاز بعثت ايمان آورد. او قبل از ورود پيامبر(ص) به خانة ارقم (براي تبليغ مخفيانة دين) مسلمان شد. اسلام آوردن وي قبل از عمر بوده و عمر در خانة او مسلماني برگزيد. پس سعيد همسر و شوهر فاطمه، خواهر عمر است.»

عظمت پدر سعيد

پدر سعيد از شخصيت‌هاي ممتاز مکه در دوران پيامبر(ص) بوده و قبل از بعثت آن حضرت، از پرستش بت ها روي گردانيد و به اين جهت، دربارة نزول آية شريفة 17 و 18 سورة زمر، اختلاف شده است که آن، در بارة وي نازل شده يا ابوذر غفاري و يا سلمان فارسي:

( وَ الَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوها وَ أَنابُوا إِلَي الله لَهُمُ الْبُشْري فَبَشِّرْ عِبادِ \* الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولئِكَ الَّذِينَ هَداهُمُ الله وَ أُولئِكَ هُمْ أُولُوا الأَْلْبابِ ).2

«و كساني كه از عبادت طاغوت پرهيز كردند و به سوي خداوند بازگشتند، بشارت از آنِ آن ها است. پس بندگان مرا بشارت ده! همان كساني كه سخنان را مي ‏شنوند و از نيكوترين آن ها پيروي مي‏كنند، آنان كساني هستند كه خدا هدايتشان كرده و آن ها خردمندان اند.»

نقش سعيد بن زيد در اسلام عمر

همانگونه که پيش تر اشاره شد، سعيد بن زيد، شوهر خواهر عمر بن خطاب بوده و او در مسلمان شدن عمر تأثير داشته است.

«از انس بن مالک نقل شده که گفت: عمر بن خطاب در‌حالي‌که شمشيرش حمايل بود، از خانه خارج شد که مردي از بني‌زهره او را ديد. به او گفت: عمر! به کجا اراده کرده اي؟ گفت: مي‌خواهم بروم محمد را بکشم، آن فرد گفت: چگونه امنيت خواهي داشت از بني‌هاشم و بني زهره، اگر محمد را بکشي؟ عمر گفت: چگونه تو را مي‌بينم گويا کودک شده‌اي و دينت را ترک کرده‌اي؟ آن فرد گفت: آيا بر امري شگفت، آگاهت نمايم؟ همانا خواهرت و همسر وي دين ترا ترک گفته‌اند. عمر به نزد آنها آمد درحالي‌که مردي از مهاجرين که خباب خوانده مي‌شد، نزدشان بود. وقتي خباب صداي عمر را شنيد، از ترس پنهان شد. عمر به خواهرش و همسر وي وارد شد درحالي‌که سورة طه را تلاوت مي‌کردند. عمر پرسيد: چه داستان شگفتي از شما شنيدم! ما جرا از چه قرار است؟ گفتند: غير از ماجرايي که گذشته و پيامبر هدايت‌گري مي‌کند، داستان ديگري نيست.»

عمر به آنان گفت: شايد شما از دين خود برگشته‌ايد؟ سعيد بن زيد به وي چنين گفت: اي عمر، اگر حق در غير دين تو باشد چه مي‌کني؟ عمر با او درگير شد و ضربه‌اي شديد بر سعيد وارد کرد. خواهرش آمد که از شوهر خود دفاع کند، او را هم زد و به زمين انداخت، خواهرش گفت: اي عمر اگر حق در غير دينت باشد، باز هم تعصب مي‌ورزي؟ و سپس گفت: « أشهد ألا إله إلاّ الله و أشهد أنّ محمداً رسول الله ».

عمر وقتي نتوانست مانع از گرايش خواهرش به دين جديد شود، مأيوس شده، گفت: اين نوشته را به من بدهيد تا ببينم چه مطلبي است؟ عمر مي‌خواند و خواهرش مي‌گفت: « إنّک نجس، لاَ يَمَسُّهُ إِلاَّ الْمُطَهَّرُونَ ». حرکت کن، غسل کن و وضو بگير. عمر غسل کرده، وضو گرفت وآنگاه نوشته را گرفته، خواند: ( طه \* ما أَنْزَلْنا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقي\* إِلاَّ تَذْكِرَةً لِمَنْ يَخْشي\* تَنْزِيلاً مِمَّنْ خَلَقَ الأَْرْضَ وَ السَّماواتِ الْعُلي\* الرَّحْمنُ عَلَي الْعَرْشِ اسْتَوي\* لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الأَْرْضِ وَ ما بَيْنَهُما وَ ما تَحْتَ الثَّري\* وَ إِنْ تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَ أَخْفي.... فلمّا انتهي عمر الي قول القرآن، إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوادِ الْمُقَدَّسِ طُويً \* وَ أَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِما يُوحي \* إِنَّنِي أَنَالله لا إِلهَ إِلاَّ أَنَا فَاعْبُدْنِي وَ أَقِمِ الصَّلاةَ لِذِكْرِي ).4

پس از اين آيات، گفت: مرا به نزد محمد راهنمايي کنيد. خباب که سخن عمر را شنيد، از مخفيگاه خارج شده، گفت: عمر! تو را بشارت مي‌دهم به اسلام، که در نهايت عمر خدمت پيامبر(ص) رسيد و مسلماني برگزيد.

جهاد و همگامي با پيامبر در جنگ‌ها

از منابع عمدة تاريخي برمي‌آيد که سعيد بن زيد در کنار پيامبر(ص) در جنگ‌هاي فراواني شرکت داشت و پس از رحلت آن حضرت، چنان‌که از منابع اهل سنت بر مي‌آيد، درکنار خلفا در جنگ‌هاي مختلفي حضور داشت؛ مثلاً در جنگ يرموک، در کنار عمر، خليفه دوم و در فتح و عشق حضور جدي داشته است.

جايگاه سعيد بن زيد در منابع اهل سنت

چنان‌که اشاره شد، زيد در منابع اهل سنت جايگاهي رفيع دارد. اکنون به جايگاه وي از منظر عالمان اهل سنت اشاره مي‌کنيم:

1. سعيد، مستجاب الدعوه

در منابع مورخان اهل سنت، وي از جايگاهي برخوردار است که بسيار بلند مرتبه مي‌نمايد، چنان‌که آورده‌اند، وي مستجاب الدعوه بوده است.

«از هشام بن عروه روايت شده که به نقل از پدرش گفت: اروي دختر اويس، گمان مي‌کرد که سعيد بن زيد قسمتي از زمينش را غصب و به زمين خود ملحق کرده است و او پيوسته اين گمان را در شهر مدينه واگو مي‌کرد تا اين که پيش مروان حکم رفت و به او شکايت برد. مروان عده‌اي را به نزد سعيد فرستاد تا با او سخن بگويند. هنگامي که با او سخن گفتند، سعيد، با کمال شگفتي پرسيد، چگونه من به او ظلم کرده باشم و حال آن که از پيامبر خدا(ص) شنيدم که فرمود: اگر کسي به اندازة وجبي از زمين کسي را ظالمانه بگيرد، خداوند او را از هفت زمين به گردنش مي‌آويزد. مروان گفت: آيا دليلي بعد از اين سخن وجود دارد؟ سعيد عليه آن زن دعا (نفرين) کرد. خدايا! اين زن گمان برده که من به او ستم روا داشته‌ام. خدايا! اگر دروغ گفته، چشم وي را نابينا کن و او را در چاه آن زمين بيفکن! زميني که نسبت به آن با من نزاع دارد. خدايا! از حق و حقيقتي که در من است، بين مسلمانان نوري ايجاد فرما! بعد از مدت اندکي، باراني در مدينه و در وادي عقيق آمد و از حدّي که آنان در آن اختلاف داشتند گذشت و براي مسلمانان ظاهر شد که او صادق و راستگو است. آن زن پس از يک ماه نابينا شد و درحالي‌که داخل آن زمين دور مي‌زد، به چاه حفر شدة آن زمين افتاد.»

اينها و نمونه‌هايي از اين‌گونه نقل‌ها در منابع مورخان اهل سنت، حاکي از آن است که از نظر آنان، سعيد بن زيد شخصيتي مستجاب الدعوه بوده است.

2. سعيد، در گروه عشرة مبشّره

نکتة ديگري که در احاديث و منابع روايي عالمان اهل سنت به چشم مي‌خورد، فضيلتي است که براي سعيد بن زيد نقل گرديده، مبني بر اين که وي از ده نفري است که به آن ها وعدة بهشت داده شده و پيامبرخدا(ص) آن ها را اهل بهشت خوانده است.

عشرة مبشره، واژة ترکيبي مصطلح در تاريخ و حديث اهل سنت است، که بر طبق اين حديث، پيامبر(ص) به ده نفر بشارت بهشت داده است؛ يعني اين ده نفر قطعاً بهشتي هستند و حتي با وجود گناهان متعدد، هرگز داخل جهنّم نخواهند شد.

حديث عشرة مبشرّه از چند طريق نقل شده، که در اين چند طريق، در متن حديث اختلاف وجود دارد، فقط دو طريق آن را مورد اشاره قرار مي‌دهيم:

الف) طريق عبدالرحمان بن عوف

«احمد حنبل در مسند و ترمذي در سنن و نسائي در فضائل الصحابه، از قتيبة بن سعيد، از عبدالعزيز بن محمد الدرداوردي، از عبدالرحمان بن حميد، از پدرش عبدالرحمان عوف نقل کرده که رسول خدا(ص) فرمود: ابوبکر در بهشت است. و عمر دربهشت است و عثمان در بهشت است و علي در بهشت است و طلحه در بهشت است و زبير در بهشت است و عبدالرحمان بن عوف در بهشت است و سعيد (سعيد بن زيد) در بهشت است. و ابوعبيدة جراح در بهشت است».6

ب) طريق سعيد بن زيد، (که تقريباً همين‌گونه است)

اين دو تن، خودشان از عشرة مبشره هستند. روايت عبدالرحمان عوف، تنها از طريق عبدالرحمان بن حميد زهري نقل شده که خود عبدالرحمان بن حميد، جزو صحابه نيست و تابعي بوده و عبدالرحمان بن عوف را درک نکرده است؛ زيرا دقيقاً متولد سال 32ق. است که سال وفات عبدالرحمان بن عوف است که بنابراين سند، اين روايت کاملاً مخدوش است.

روايت سعيد بن زيد هم در کوفه و معاصر با معاويه اظهار شده است. سؤال مهم در اينجا آن است که اگر اين صحابي روايت را از پيامبر(ص) شنيده، چرا در نقل آن، تا زمان معاويه کتمان کرده و به تأخير انداخته و تنها در زمان معاويه آن را اظهار کرده است؟ درحالي‌که در زمان‌هاي گذشته؛ يعني زمان خلافت خلفا نياز بيشتري به آن بوده است.

از سوي ديگر، چرا اين روايت را خليفة اول و دوم در اثبات حقانيت خلافت خود نقل نکرده‌اند؟ از سوي ديگر، در اين سند، چرا نامي از شخصيت‌هاي وارسته‌اي چون سلمان، ابوذر، عمار و مقداد که از صحابي بزرگ هستند و در رديف چهار نفر اول حديث قرار دارند، برده نشده است؟

و علاوه اين که در متن حديث مي‌توان مناقشه زياد کرد؛ از جمله اين که اگر اين ده نفر، بشارت به بهشت داده شده‌‌اند، نبايد بينشان هيچ‌گونه اختلاف و تعارضي وجود داشته باشد و با هم به مخالفت بپردازند، درحالي‌که مخالفت‌هاي آشکاري ميان آن ده نفر وجود داشته است. طلحه و زبير به جنگ با امام علي(ع) پرداختند. بسياري از شخصيت‌‌هاي مهاجر و انصار بر ضدّ عثمان قيام کردند. برخي قصد جان او نموده، به قتلش راضي بودند و پس از قتلش به مدت سه روز به جسدش بي‌احترامي کردند.

چگونه مي‌شود بزرگاني از صحابه با کسي که از سوي پيامبر(ص) به او بشارت بهشت داده شده، چنين رفتار کنند؟!

چرا عبدالرحمان بن عوف، که يکي از طرق اين روايت است، در روز شورا بر علي(ع) شمشير مي‌کشد و مي‌گويد: بيعت کن والاّ تو را مي‌کشيم؟

چرا مروان، طلحة بن عبدالله، صحابي پيامبر را که جزو عشرة مبشره است، مي‌کشد و...

در اين باره پرسش‌هاي بسياري وجود دارد، چون نوشتار حاضر در اين صدد نيست، از طرح آن ها خودداري کرده، تنها به همين مقدار که اشاره شود سعيد بن زيد در احاديث اهل سنت جزو عشرة مبشره است حديث ياد شده را آورديم.

3. سعيد در ميدان‌هاي جنگ

در مسانيد اهل سنت آمده است: سعيد بن زيد در ميدان‌هاي جنگ اُحد و خندق و بسياري از غزوات ديگر شرکت داشته ولي در بدر حضور نيافته است؛ زيرا پيامبر(ص) ايشان و طلحه را به سرزمين‌هاي شام براي آگاهي از حرکت قريش فرستادند. آنان وقتي برگشتند، نبرد بدر پايان يافته بود.

مرگ سعيد بن زيد

سعيد در وادي عقيق ساکن بود و در همانجا در سال 51 هجري بدرود حيات گفت. او را به مدينه آوردند و در بقيع به خاک سپردند، سعد بن ابي‌وقاص بر وي نماز گزارد.7

6 . سلمة بن اکوع

سلمة بن اکوع، از صحابة پيامبرخدا(ص) است. او در بيعت رضوان با پيامبر بيعت کرد که در کنار آن حضرت باشد تا زماني که جان در بدن دارد. او فردي شجاع و نترس بود.

شرکت در ميادين جنگ

سلمة بن اکوع همراه پيامبر در جنگ‌هاي مختلفي شرکت داشت. او خود گفته است: « غزوت مع النبي ـ صلي الله عليه و آله وسلم ـ سبع غزوات ، وخرجت فيما يبعث من البعوث سبع غزوات ».8

با پيامبر اکرم در هفت غزوه بودم و در هفت مرحله با مبارزان و مجاهدان از مدينه خارج شدم چنان‌که از منابع تاريخي برمي‌آيد، وي در کنار خلفاي سه‌گانه وفاداري خود را اظهار نموده و در سال 32 هجرت بدرود حيات گفته و در بقيع به خاک سپرده شده است.

7. حکم بن ابي العاص

حکم بن ابي العاص، پسر ابي العاص فرزند اميّة بن عبدشمس از تيره بني اميه است، عموي عثمان بن عفان، خليفه سوم است او همان کسي است که پيامبر اکرم درباره پدر او و فرزندانش فرمود:

« إِذَا بَلَغَ بَنُو أَبِي الْعَاصِ ثَلاَثِينَ رَجُلاً اتَّخَذُوا دِينَ الله دَغَلاً وَ عِبَادَ الله خَوَلاً وَ مَالَ الله دُوَلاً... ».9

«هنگامي که فرزندان ابي العاص به سي‌تن برسند، دين خدا را بازيچه، بندگان خدا را رام و برده، مال خدا را در ميان خود دست به دست کنند و با صالحان به جنگ و ستيز برخيزند فاسقان را حزب و دستة نابکار خود قرار دهند.»

حکم بن ابي العاص و فرزندانش، پس از خلافت خليفة سوم، بر مقدرات امور مسلّط شدند و اين آينده‌نگري پيامبر، جامة عمل پوشيد.

دشمني با پيامبر(ص)

حکم بن ابي العاص، کينه اي شديد از پيامبر(ص) در دل داشت و اين کينه را همواره بروز مي‌داد:

« عن البلاذري إنّ الحکم بن أبي العاص کان جارّ رسول الله (ص) في الجاهليّة وکان أشدّ جيرانه أذي له في الإسلام ».10

«از بلاذري نقل است که حکم بن ابي العاص در دورة جاهليت، همساية پيامبر خدا(ص) بود و از دشمن‌ترين همسايه ها و آزار رسان ترين آن ها بود.»

سليم بن قيس هلالي مي نويسد:

او پشت سر پيامبر(ص) راه مي‌رفت و حضرتش را مسخره مي‌کرد و با اشارة دست و انگشتان به پيامبر اهانت مي‌نمود و هنگامي که رسول الله به نماز مي‌ايستاد، پشت سر پيامبر به تمسخر مي پرداخت. او در مکه همساية پيامبر بود و آزار و اذيت‌هاي بسياري به آن حضرت مي‌نمود تا اين که در ماجراي فتح مکه از روي ناچاري مسلمان شد و به مدينه کوچ کرد و با اين وصف از کار خود دست برنداشت، البته با يک تفاوت و آن اين که در مکه پيش روي پيامبر آزار و اذيت مي‌نمود و در مدينه پشت سر و پنهاني.

«گاهي، وقتي پيامبر در حال حرکت بود، حکم از پشت سر با حرکات دست و سر و پا از حضرت تقليد مي‌‌کرد! هنگامي که آن حضرت سخن مي گفت، او با حرکات چشم و لب، تقليد پيامبر(ص) مي‌نمود، تا اين که روزي حضرت او را در همين حال ديد و فرمود: «کن کذلک»؛ همينگونه باشد. با اين نفرين، او مبتلا به ارتعاش دست و سرگرديد و تا دم مرگ، با ارتعاش و لقوه به سر مي‌برد، حتي وقتي پشت سر حضرت به نماز مي‌ايستاد، با حرکات دست او را مسخره مي‌کرد. از همة اين ها گذشته، اخبار و اسرار پيامبر را انتشار مي‌داد وفاش مي‌ساخت. تا آنجا که روزي پيامبر(ص) در حجرة يکي از زنانش بود، حَکَم از شکاف در به داخل حجره نگاه کرد. حضرت متوجه شد و با حربه‌اي در تعقيب او از حجره بيرون آمد و فرمود: اگر به او دست مي‌‌يافتم، چشمش را از حدقه در مي آوردم! کيست که مرا عليه اين مرد لعين کمک کند؟ سپس دستور تبعيد او و فرزندانش را صادر کرد و فرمود: او و خاندان و فرزندانش نبايد در مدينه بمانند و آن ها را به طائف تبعيد کرد.»11

پيش بيني پيامبر خدا(ص) دربارة حکم

پيامبرخدا(ص) در بارة حکم بن ابي العاص پيش بيني‌هايي کردند که از ميان آن ها، به دو مورد اشاره مي‌کنيم:

1. «به زودي اين مرد با کتاب خدا و سنت پيامبر مخالفت خواهد کرد و از نسل وي فتنه جوياني پديدار خواهند شد که دود فتنة آنان به آسمان مي‌رسد! بعضي از اصحاب گفتند: او کوچکتر و حقيرتر از آن است که بتواند چنين کارهايي بکند! حضرت فرمود: بله، مي‌کند و بعضي از شما نيز در آن روز پيرو او خواهيد بود.»12

2. «در آينده بر منبرم مي‌روند و مردم را مي‌فريبند! در واقع خواب پيامبر(ص) هم که ديدند بوزينگاني بر منبرش مي‌روند، همان شجرة خبيثه و ملعونة بني اميه و فرزندان عاص است که در قرآن مجيد هم آمده است:

( وَ مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْناكَ إِلاَّ فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَ نُخَوِّفُهُمْ فَما يَزِيدُهُمْ إِلاَّ طُغْياناً كَبِيراً ).13

«...و آنچه در خواب به تو نشان داديم و داستان درخت ملعون كه در قرآن آمده است چيزي جز آزمايش مردم نبود. ما مردم را مي‏ترسانيم ولي تنها به كفر و سركشيشان افزوده مي‏شود!»

اين شجرة ملعونه، دوازده نفر بودند، دو تن از افراد اوائل هستند، از قبيلة تيم و عُدي و سه تن از بني اميه‌اند و هفت تن از اولاد ابي العاص مي‌باشند.

وقتي آية فوق بر پيامبر(ص) نازل شد، آن حضرت اندوهگين گرديد و از جبرئيل پرسيد: آيا در عهد من چنين رخ مي‌دهد؟

« قال: لا، و لكن تدور رحي الإسلام من مهاجرك فتلبث بذلك عشراً، ثمّ تدور رحي الإسلام علي رأس خمسة و ثلاثين من مهاجرك فتلبث بذلك خمساً، ثمّ لا بدّ من رحي ضلالة و هي قائمة علي قطبها، ثمّ ملك الفراعنة ».14

«جبرئيل پاسخ داد: نه، بلکه چون چرخ اسلام ده سال از هجرتت بچرخد و دگر بار تا سي و پنج هجري به گردشش ادامه دهد و آنگاه پنج سال بگردد، آن‌گاه چرخ گمراهي به گردش افتد و سلطنت فرعوني نمودار گردد.»

تبعيدي پيامبر(ص)

حکم بن ابي العاص روزي بر در خانة پيامبر آمد و اجازه خواست وارد شود، حضرت صداي وي را شناخت و فرمود: اجازه دهيد وارد شود که لعنت خدا و ملائکه و همة مردم بر او و برکساني که از پشت او به وجود مي‌آيند؛ که اين ها در دنيا به شوکت رسند و در آخرت، حقيرترين و پست‌‌ترين مردم اند. آنان مردماني مکار و حيله‌گرند، مگر نيکانشان که آنان نيز اندک اند.

«مرة جهمي که از صحابي است، روايت کرده که حکم بن ابي العاص اذن دخول بر حضرت رسالت کرد. حضرت فرمود: بر وي اذن دهيد. لعنت خدا بر او و بر هرکه از صلب او بيرون آيد! جز بر مؤمنان از ايشان و مؤمنان از ايشان اندک اند. در دنيا خوب بخورند و خوش باشند و در آخرت ضايع باشند! صاحب مکر و خدعه اند، در دنيا بر آنان عطا مي‌شود و در آخرت نصيبي ندارند.»15

پيامبر(ص) ، به دنبال کینه توزي ها و آزار و اذيت‌هايي که حکم بن ابي العاص مي‌‌کرد، او را به طائف تبعيد کرد و فرمود: تا زنده‌اند از تبعيدگاهشان بازگردانده نشوند.

خلافت خليفة سوّم، آغاز يک بازگشت به دورة پيشين و جاهليتي بود که پيامبر با آن به ستيز برخاسته بود.

«عثمان از تحبيب و تکريم دشمنان ديرين پيامبر راهي براي تقليل و هتک حرمت آن حضرت جسته بود. دنباله روان اموي اش تاکتيک هتک احترام پيامبر را از راه هتک احترام علي و خاندان پيامبر پيش گرفتند و رسم لعن علي از بالاي منابر را پديد آوردند. ابوبکر و عمر جرأت نکرده بودند دشمنان اصلاح ناپذير پيامبر را که به همين سبب تبعيد و طرد کرده بود، از تبعيد به در آورند و آنان را مقرّب گردانيده، به مقامات عالي بگمارند... عثمان، عموي خويش حکم بن ابي العاص را که پيامبر طرد و تبعيد کرده بود، با خانواده‌اش با حال تکريم به مدينه باز آورد و او و فرزندانش را با عطاياي مخصوص و بي‌حساب تقدير کرد و دست او و فرزندانش را در ادارة امور مهم باز گزارد.»16

وقتي اهالي مدينه ديدند که حَکَم با لباس‌هاي کهنه و مندرس، چند رأس بز لاغر را جلو انداخته و وارد دارالخلافة مدينه شد، به بدبختي و بيچارگي او و همراهانش در شگفت بودند و با نظر اعجاب مي‌نگريستند، اما ناگهان ديدند‌که وقتي از خانة عثمان بيرون آمد، لباس‌هاي فاخر و گران‌بها بر تن داشت؛ از جمله پالتو و پوستين خز در برکرده بود.»17

بخشش‌هاي بي حد، به حکم بن ابي العاص

خليفة سوّم، پس از آوردن حکم به مدينه، بخشش‌هاي فراواني از اموال مسلمين به آن ها کرد. ابن ابي الحديد در شرح اوضاع آن زمان مي‌نويسد:

«خمس غنايم ارمنستان را به مروان حکم بخشيد. فدک را نيز به تيول او داد. به علاوه چهارصدهزار درهم نقد از خزانه به عبدالله بن خالد بن اسيد اموي که از او تقاضاي بخشش کرده بود، بدون هيچگونه مجوّز شرعي بخشيد. به حکم بن ابي العاص که از دشمنان سرسخت اسلام و از تبعيدي‌هاي پيامبر بود به خاطر خويشاوندي صدهزار درهم عطا کرد. بازاري بود در مدينه به نام بازار «نهروز» که پيغمبر درآمدش را وقف بينوايان کرده بود. عثمان آن را به تيول حرث بن حکم برادر مروان بن حکم داد».18

مرگ و دفن او در بقيع

حکم بن ابي العاص، تا سال 32 هجرت، بر حيات ننگين خود ادامه داد و در همان سال از دنيا رفت. فرزندش مروان بر جنازه‌اش نماز گزارد و در بقيع دفن شد.

8 . سمرة بن جندب

سمرة بن جندب بن هلال بن حريج مرة بن هزن بن عمرو، مکنّي به ابا سليمان است.

وي در سال دوم يا سوم هجرت مسلماني برگزيده و از آغاز مسلماني نسبت به فرايض بي‌مبالاتي داشت. در بارة شرکت او در غزوات، گزارش روشني درتاريخ ديده نمي شود و تقريباً اين بخش، حلقة مفقوده در تاريخ است.

سمرة بن جندب و درخت خرما

زراره از حضرت امام محمدباقر(ع) نقل مي‌‌کند که فرمودند: سمرة بن جندب درخت خرمايي در باغستان مردي از انصار داشت. خانة انصاري درابتداي باغ بود و سمره هرگاه مي‌خواست وارد باغ شود، بدون اجازه مي‌رفت کنار درخت خرمايش. انصاري تقاضا کرد. هر وقت مي‌خواهي داخل باغ شوي، اجازه بگير، سمره به سخن او ترتيب اثر نداد و بدون اجازه وارد مي‌‌شد. انصاري به حضرت رسول(ص) شکايت برد و جريان را عرض بيان کرد. حضرت از پي ‌سمره فرستاده و او را از شکايت انصاري آگاه کردند و دستور دادند هر گاه ‌خواستي داخل شوي، اذن بگير. سمره امتناع ورزيد. آن جناب فرمود: پس درخت خود را بفروش. قيمت زيادي هم به وي پيشنهاد کردند. او راضي نشد. پيامبر(ص) قيمت پيشنهادي را بالا و بالاتر برد، اما او نپذيرفت، تا اين که فرمودند: در مقابل اين درخت، درختي در بهشت برايت ضامن مي‌شوم. او باز از واگذاري درخت امتناع کرد!

پس پيامبر (ص) به انصاري فرمان داد:

« اذْهَبْ فَاقْلَعْهَا وَ ارْمِ بِهَا إِلَيْهِ فَإِنَّهُ لاَ ضَرَرَ وَ لاَ ضِرَارَ ف ِ ي الإسلاَمِ ».19

«برو و درخت را از جا کنده، در برابرش بينداز که در اسلام زيان و زيان رساندن به ديگران مجاز نيست».

از حديث ضرار، فهميده مي‌شود که سمرة بن جندب، حتي در حال حيات خودش، براي پيامبر(ص) حرمتي قائل نبود؛ زيرا اگر حرمت مي داشت، فرمان ولايي و الهي آن حضرت را عمل مي‌کرد. و به آية کريمه ( ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا )؛20 «آنچه را که پيامبر به شما دستور مي‌دهد انجام دهيد و از آنچه که بازتان مي‌دارد، دست نگهداريد.»

شراب فروشي سمرة بن جندب

سمرة بن جندب، حتي در دوران خلافت خليفة دوم، به فروش خمر مي‌پرداخت.

مسلم در صحيح خود از قول ابن عباس آورده است که گفت:

« بلغ عمر أن سمرة ، باع خمراً فقال : قاتل الله سمرة ألم يعلم أن رسول الله ـ صلّي الله عليه و آله وسلّم ـ قال : « لعن الله اليهود حرمت عليهم الشحوم أن يأكلوها فجملوها فباعوها ».21

«به عمر خبر رسيد که سمره شراب مي‌فروشد، پس فرمود: خدا بکشد سمره را، مگر نمي‌داند که پيامبر ـ که درود و سلام خدا بر او باد ـ گفت: خدا لعنت کند يهود را، خدا برآن ها فروش پيه را حرام کرد اما آن ها بردند و فروختند؟»

و نيز از قول عمر اينگونه نقل شده است:

« قال عمر بن الخطاب و هو يخطب علي المنبر: لعن الله سمرة بن جندب کان أوّل من اتجر الخمر في الإسلام ولايحلّ من البيع إلاّ ما يحلّ أکله ».22

«عمربن خطاب گفت: درحالي‌که بر منبر بود، خدا لعنت کند سمرة بن جندب را، او نخستين کسي بود که در اسلام، تجارت خمر کرد و چيزي فروخت که حلال نيست ممنوع است. و حلال نيست، مگر چيزي که خوردنش حلال است.»

غزالي در احياء علوم الدين مي‌نگارد:

« ما ترک الناس الربا بأجمعهم کما لم يترکوا شرب الخمور و سائر المعاصي حتّي روي أنّ بعض أصحاب النبي (ص) باع الخمر فقال عمرو، لعن الله فلاناً، هو أوّل من سنّ بيع الخمر ».23

«همه صحابه ربا را ترک نکردند، همچنان که شرب خمر را، و حتي ديگر گناهان را، تا آنجا که نقل شده است: بعضي از اصحاب (سمره)، شراب فروختند و خريدند. پس عمر گفت: خدا لعنت کند فلاني را، او نخستين کسي است که سنت بيع شراب را نهاد.»

سمرة بن جندب، افزون بر فروش شراب، به دستور معاويه، آياتي را که در فضيلت علي(ع) آمده بود در شأن ابن ملجم مطرح کرد و رواياتي را به پيغمبرخدا(ص) نسبت داد که خود، ماجرايي مفصل و از حدّ نوشتار کنوني خارج است. سمرة بن جندب در کنار خلفا حضوري فعال داشت و در دوران معاويه، فرمانداري بصره مدتي به او وانهاده شد و در آنجا مسکن گزيد ولکن طبق برخي نقل‌ها، از فرمانداري عزل گرديد، مريض شد و به مدينه بازگشت.

مرگ سمرة بن جندب

سمرة بن جندب، نفرين شدة پيامبر(ص) است؛ زيرا پيامبر از احفال او ناخشنود بوده و نفرينش کردند که خداوند در دنيا نيز او را به آتش بيفکند. او در وجود خود، احساس گرما و سوزش و حرارتي شديد مي‌کرد و همواره سعي مي‌کرد خود را به آب سرد بيندازد تا از حرارت بدنش کاسته شود.

« کان سمرة يتعالج نفسه بالباردة ».24

«سمره مي‌خواست خودش را با آب سرد معالجه نمايد.»

مرگ سمره در سال 58 يا 59 هجري بود.

« و نقل ابن أثير، أنّه مات سنة ثمان و خمسين و قيل: سنة تسع وخمسين ».25

«ابن اثير نقل کرده که سمره در سال 58 ـ و گفته شده ـ در سال 59 وفات يافت.»

گروهي از مورخان محل دفن وي را بصره دانسته‌اند، اما برخي نظير ابن اثير، که زندگي وي را شرح داده، مي‌نويسد: بعد از گرفتار شدنش به مريضي، به مدينه آمد و در مدينه از دنيا رفت و در بقيع مدفون گرديد.26

توضيحي اجمالي در باب عدالت صحابه

در ميان عالمان و گروه هاي اهل سنت، مطلبي مطرح است با عنوان «عدالت صحابه» که با استناد به احاديثي، آن را به عنوان مسأله‌‌اي قطعي و مسلّم مطرح کرده‌اند. البته ما در صدد بررسي مستندات روايات و نوع دلالت و محتواي آن نيستيم. بلکه تنها در اين زمينه کافي است بدانيم که در قرآن مجيد، برخي از صحابة پيامبر، منافق شمرده شده‌اند و برخي از کساني بوده اند که به پيامبر(ص) آزار مي‌‌رسانده‌اند و نيز پيامبرخدا(ص) پيش‌بيني کرده اند که برخي از اصحاب راه ارتداد پيش خواهند گرفت و... .

اما، چون گزارشي از سمرة بن جندب ارائه شده، به دو سه نکته از آن اشاره مي‌کنيم:

1. از مواردي که همة اهل سنت نيز آن را پذيرفته‌اند اين است که سمرة بن جندب، شراب فروشي مي‌کرد و خليفة دوم، به اين جهت از او ناراضي بوده و او را لعن کرده است؛ پيش تر روايتش را نقل کرديم. اين روايت را محمد بن ادريس شافعي در السّنن المأثوره، که در دارالنشر، بيروت، در سال 1406 به چاپ رسيده، در صفحه 283 و 284 نقل کرده است.

ابوبکر عبدالرزاق بن همّام الصنعاني در کتاب المصنف خود، که در المکتب الاسلامي در بيروت در سال 1403ق. به چاپ رسيده در صفحه 8 و 195 نقل کرده است.

احمد بن حنبل در مسند خويش، در جلد 1، که در دارالنشر مؤسسه قرطبه مصر، به چاپ رسيده، در صفحه 25 نقل کرده و بسياري از عالمان اهل سنت، اين حديث را از متواترات احاديث درباره سمرة بن جندب دانسته‌اند.

2. اگر بخواهيم به رواياتي مانند: « أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ بِأَيِّهِمُ اقْتَدَيْتُمُ اهْتَدَيْتُمْ » تمسک کنيم، بايد کساني که به اقتداي افرادي نظير سمرة بن جندب، شراب فروشي را پيشه کنند، بايد باعث هدايت‌شان باشد درحالي‌که پيامبر، به شدت با آن مخالفت کرد و قرآن کريم، استعمال و ساخت و فروش خمر را مطلقاً حرام دانسته و اين از مسلمات فقه اهل سنت نيز مي‌باشد.

3. آيا هرکس را که پيامبر را ديده و آن حضرت را ملاقات کرده، مي‌‌توان صحابي شمرد؟ چون اهل سنت در تعريف صحابي نکات متناقض وحتي ضدّ اصول بيان کرده‌اند.

محمد بن اسماعيل بخاري، (امام بخاري) در صحيح بخاري (أصح الکتاب بعد القرآن عند السّنة) در باب فضائل اصحاب النبي، در تعريف صحابه چنين مي‌نگارد:

« و من صحب النبي ـ [ صلّي الله عليه و آله و سلّم] ـ او رآه من المسلمين فهو من أصحابه ».27

«صحابي رسول الله(ص) کسي است که همراه و همنشين پيامبر بوده، يا در حالي‌که مسلمان بوده، او را ديده است.»

با توجه به اين حديث و چنين تعريفي از صحابه، بايد تمام منافقين، نظير عبدالله بن أُّبيّ و تمام کساني که پيامبر(ص) در حيات خودشان از آن ها خوشنود بودند و پيامبر از آن ها درد دل‌ها کرده، بايد جزو صحابه باشند که اين نکته با هيچ برهان عقلي قابليت اثبات و تأييد ندارد.

مناقشات در حديث از ناحيه اهل سنت

در حديث « أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ بِأَيِّهِمُ اقْتَدَيْتُمُ اهْتَدَيْتُمْ » اهل سنت و علماي بزرگي از آنان مناقشه کرده‌اند. ابن تيميه مي‌نويسد: «اين حديث ضعيف است. علماي علم حديث آن را تضعيف کرده‌‌‌اند.»28

از ناحية افراد زيادي از عالمان اهل سنت؛ مانند بزّاز، رجال شناس بزرگ اهل سنت، دارقطني، ابن قيم جوزي، حمزة الجزري، و بسياري ديگر، مفاد اين حديث را مورد مناقشه و تضعيف قرار داده‌اند.

پی نوشت ها:

1. ابن سعد، محمد، الطبقات الکبري، ج 5 ، ص182، بيروت، دارالکتب العلميه، بي‌تا.

2. زمر : 17 و 18

3. الشيخ نجاح الطائي، اغتيال النبي(ص) ، بيروت، دارالمهدي، 1419ق. 1998م. ص17 ؛ و نيز السيد علي الميلاني، نفحات الأزهار، ج5 ، ص197، چاپ مهر، 1414ق.

4. السيد علي الميلاتي، نفحات الازهار، ج5 ، ص198، چاپ مهر، 1414ق.

5. يوسف عبدالکريم العيسايي، ياران جوان رسول الله(ص)، مترجم نورالنساء ملازاده، بي‌جا، بي‌تا، ص184

6. احمد بن حنبل، مسند، ج1، دارالحديث، قاهره، 1985م، ص193

7. ابن سعد، محمّد، الطبقات الکبري، ج5 ، ص180، بيروت، دارالکتب العلميه، بي‌تا.

8. همان، ج6 ، ص281

9. محمدباقر مجلسي، بحارالانوار، ج18، ص68، دارالعلم، بيروت، 1994م.

10. کتاب سليم بن قيس الهلالي، التابعي الکبير سليم بن قيس الهلالي، تحقيق محمدباقر الانصاري، بي‌تا، بي‌نا، ص208

11. محمد علي عالمي، پيغمبر و ياران، ج2، ص274، مکتبة بصيرتي، قم، 1346

12. محمدباقر مجلسي، بحارالانوار، ج18، پيشين، ص64

13. اسراء : 60

14. اميني، عبدالحسين، الغدير، ج1، ص200، دارالکتاب العربي، بيروت، 1977م.

15. حاج ميرزا ابوالفضل تهراني، شفاء الصدر في شرح زيارت العاشور، بي‌جا، بي‌تا، ص226

16. جلال الدين فارسي، انقلاب تکاملي اسلام، چاپخانة علمي، 2537 شاهنشاهي، ص499

17. محمدعلي عالمي، پيشين، ص275

18. ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغه، دارالعلم، بيروت، 1987م، ج1، ص98

19. فضل بن شاذان النيسابوري، الايضاح، تحقيق جلال الدين الحسيني الارموي، بي‌‌نا، بي‌تا، ص543

20. حشر : 7

21. محمد بن ادريس الشافعي، السّنن المأثوره، دارالمعرفه، بيروت، 1406ق. عبدالمعطي مقلجي، ص284

22. فضل بن شاذان الازدي، نيسابوري، الايضاح، تحقيق سيد جلال الدين ارموي حسيني، بي‌تا، بي‌نا، ص66

23. محمد بن محمد غزالي، احياء علوم الدين، ج1، ص1207، دار احياء التراث العربي، بيروت، بي‌تا.

24. عزالدين علي بن ابي الکرم، محمد، ابن اثير، اسد الغابة في معرفة الصحابه، ج7، دارالکتب العلميه،1980م. ص377

25. همان، ص378

26. همان، ص380

27. محمد بن اسماعيل بخاري، صحيح بخاري، نشر دار الفکر، بيروت، 1401ق. ص188

28. ابن تيميه، منهاج السنة، دارالکتب العلميه، بيروت، 1988م، ج4، ص293